

بیائید خواننده شویم



بیائید خواننده شویم

برای کلان سال ها

عبدالحمید ممنون

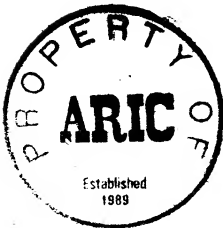


با همکاری گوردن مگنی، گریس مگنی و مریٹہ کوکین

بر خدای یگانه و با حکمت



همیشه ثنا و صفت باد



انترلیت فونڈیشن

پشاور، پاکستان

۱۹۹۸/۱۳۷۷

حق چاپ به مؤسسه سوادآموزی لاوباکی محفوظ است، ۱۹۷۲/۱۳۵۰

حق تزئید در چاپ به مؤسسه IAM است، ۱۹۹۸/۱۳۷۷

چاپ اول : مؤسسه سوادآموزی لاوباکی، ۱۳۵۰

چاپ دوم : انترلیت فونڈیشن، پوست بکس ۸۷۹ یونیورسٹی ٹاؤن،
پشاور، پاکستان

رسم : گریس مگنی

LET'S BECOME LITERATE
A Literacy Primer For Adult Dari Speakers

Written by Abdul Hamid Mamnoon
With Gordon Magney, Grace Magney and Marjatta Kyyhkynen

First Edition published in 1972 by Laubach Literacy International
Box 131 Syracuse, New York 13210, USA

Revised Edition published in 1998 by InterLit Foundation
U.P.O. Box 879, University Town, Peshawar, Pakistan

Copyright © 1972, Laubach Literacy International
Material added for this edition, Copyright © 1998, IAM
P.O. Box 625, Kabul, Afghanistan

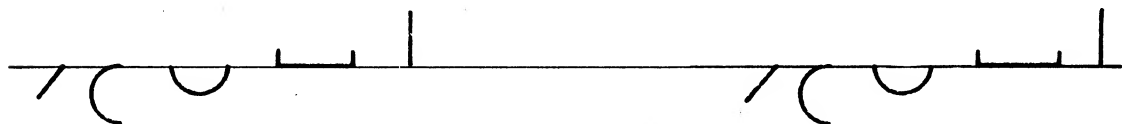
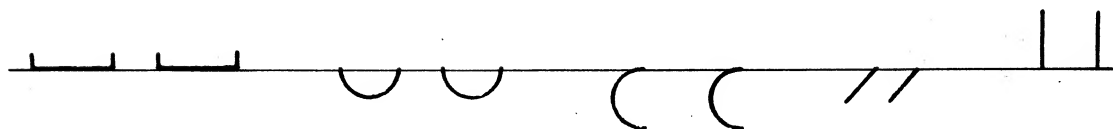
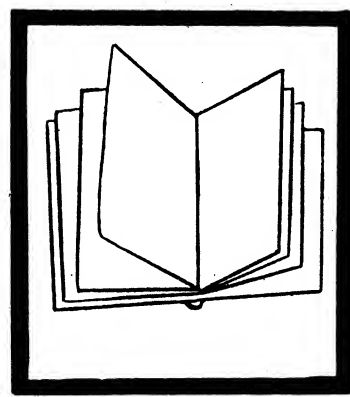
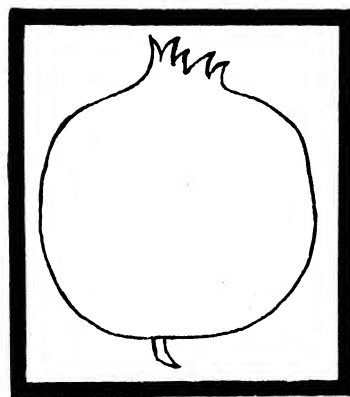
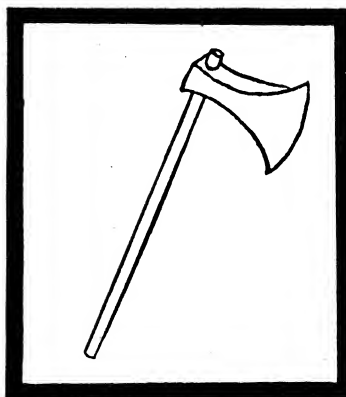
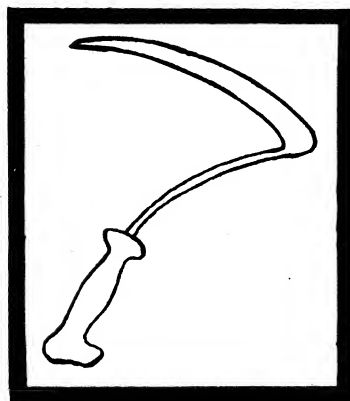
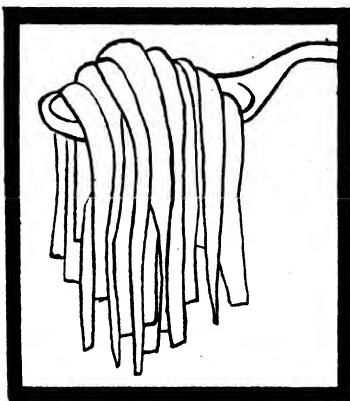
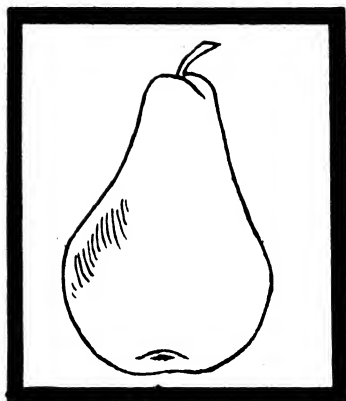
All Rights Reserved. No part of this book may be reproduced or utilized in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying and recording or by any information storage and retrieval system, without permission in writing from the publisher.

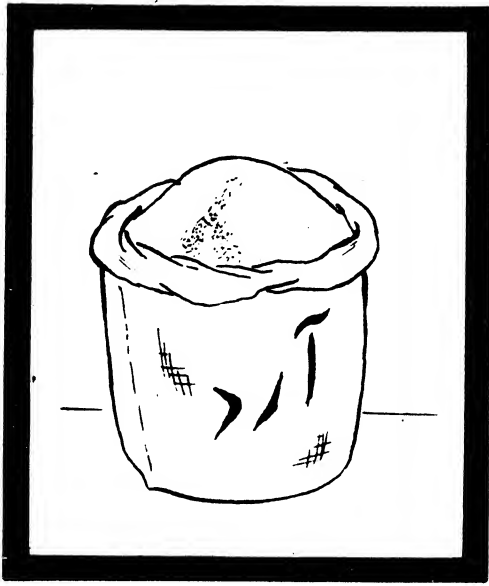
Printed by Nisar Art Press Limited, Lahore, Pakistan

Illustrations by Grace Magney

ISBN 969-8343-03-2







آرد

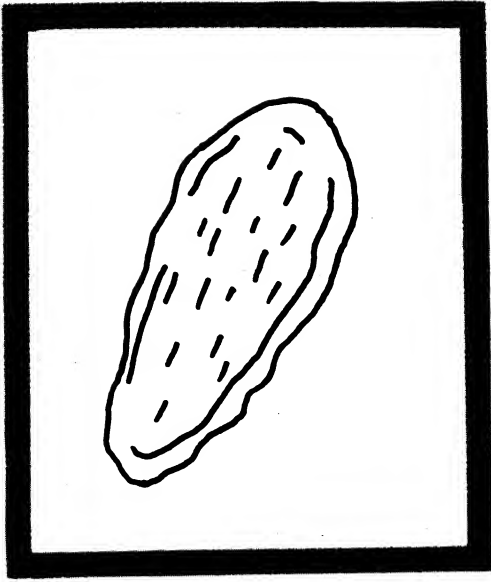
آرد

آرد

آرد

آرد

آ ر د



نان

نان

نان

نان داد .

آرد داد .

ا ن ن



بابا

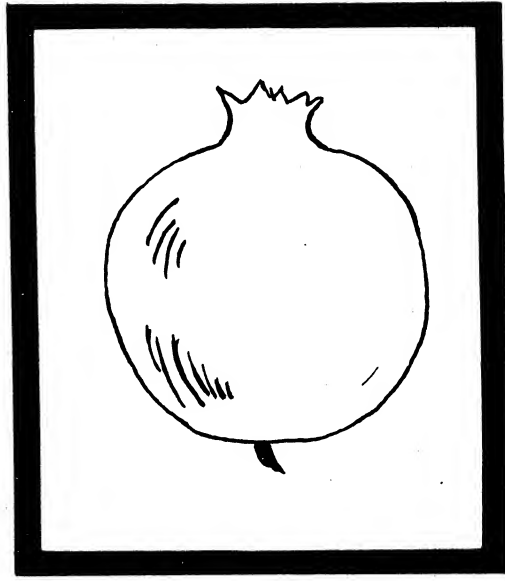


آب

بابا آب داد .

بابا نان داد .

ب ب



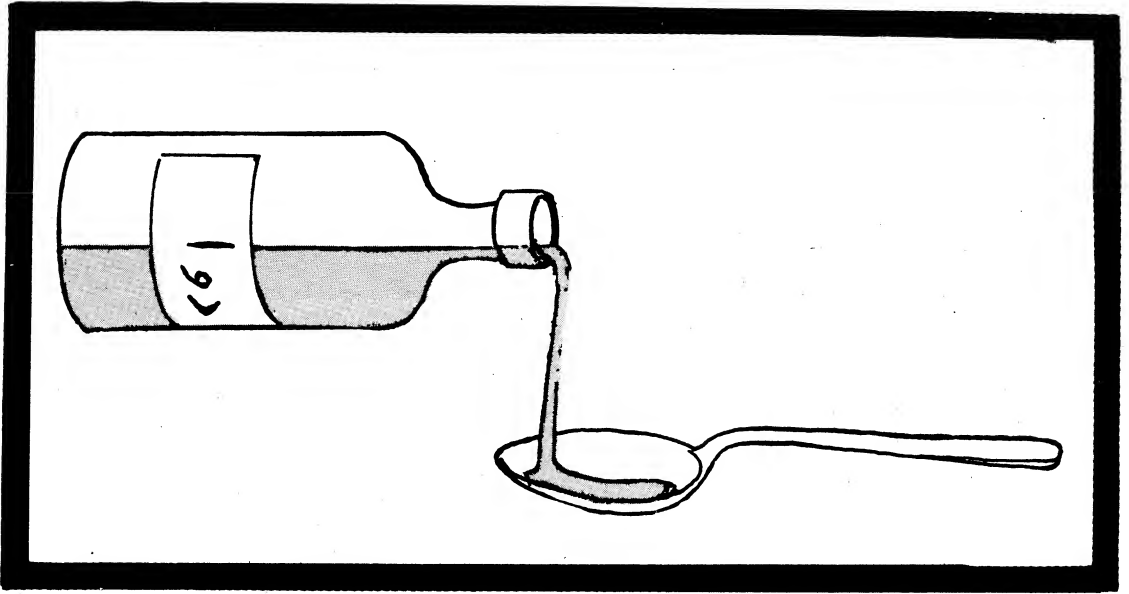
انار

بابا انار دارد .

انار آب دارد .

بابا نان دارد .

۱



دَوا

بابا دَوا آوَرَد .

بابا اَنوَر را دَوا داد .

اَنوَر دَوا را آوَرَد .

اَنوَر دَوا دارَد .

و

آب	نان	بابا	داد
آنار	آورد	دارد	انور
را	دوا	آرد	

ا	آ	ب	د	ر	ن	و



مادر

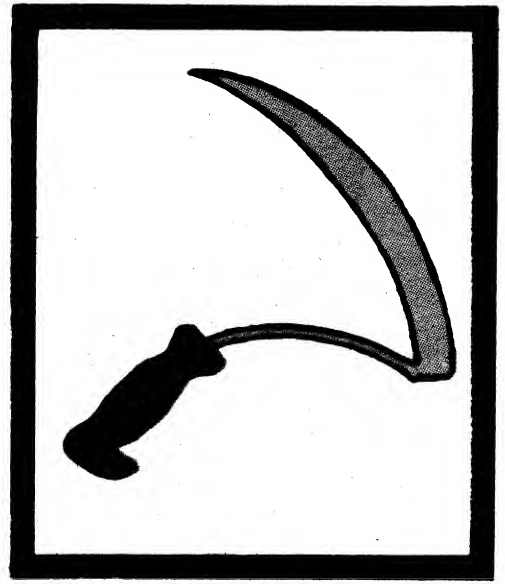
بادام

مادر آمد .

ماما آمد .

ماما بادام آورد .

ماما مادر را بادام داد .



سَبَد

داس



اَسَد آمد .

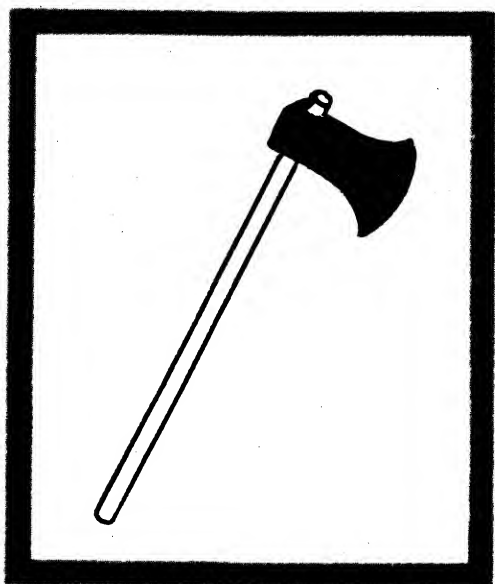
اَسَد داس آورد .

اَسَد داس دارد .

اَسَد سَبَد دارد .

اَسَد دَر سَبَد اَنار دارد .

س س



تَبر

دست



بابا تبر آورد .

بابا با آسَد دست داد .

بابا آسَد را تبر داد .

آسَد تبر در دست دارد .

ت ت

اَسَد داس _____ .

بابا آب _____ .

ماما بادام _____ .

اَسَد _____ دارد .

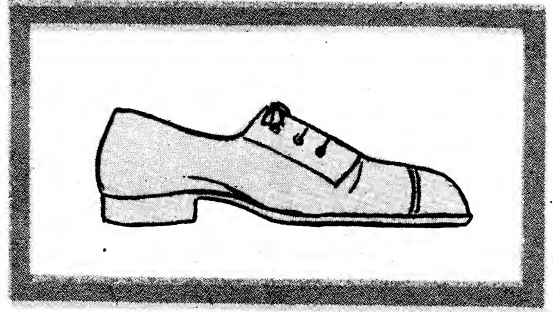
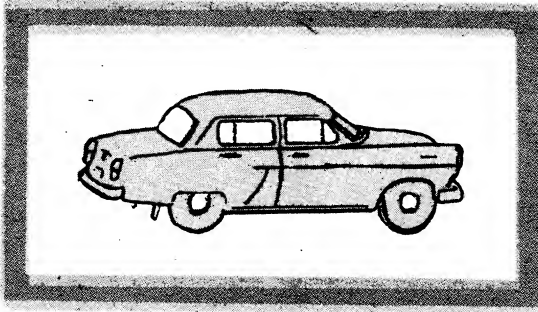
مادر _____ دارد .

انور _____ دارد .

_____ آمد .

_____ آب داد .

_____ بادام آورد .



موتَر

بوت

آن بوت است.

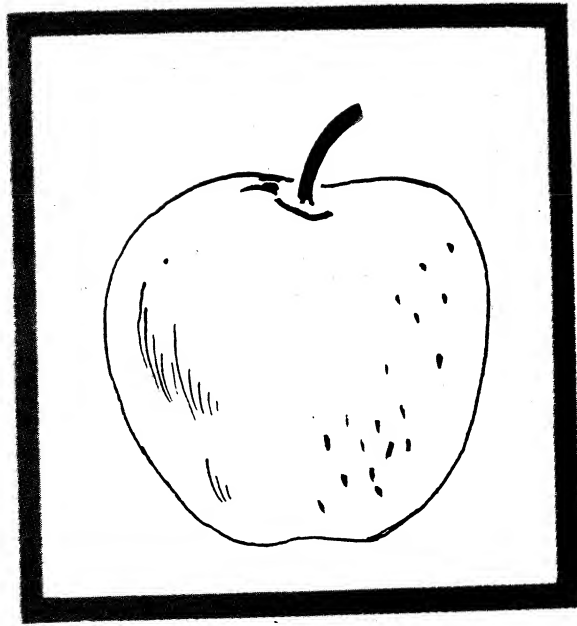
آن موتَر است.

ماما بوت آورد.

او بوت را در موتَر آورد.

او در موتَر است.

او و



سیب

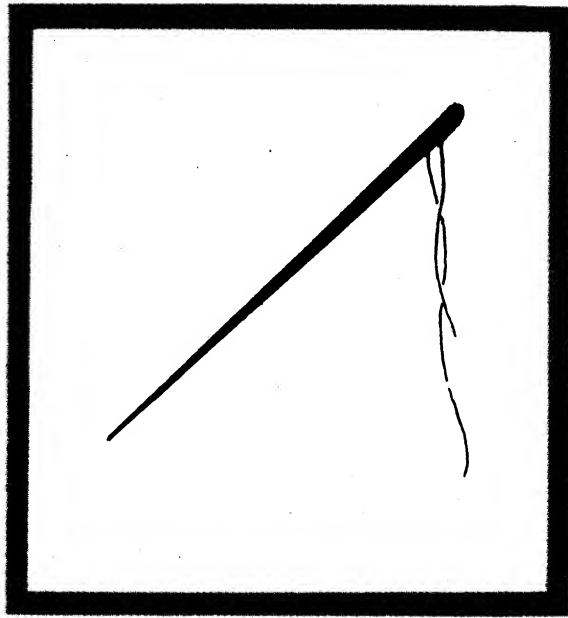
آن سیب است.

بابا آنور را سیب می داد.

آنور سیب را می آورد.

او مادر را سیب می داد.

ی ی



سوزن



آن زن سوزن دارد .
او با سوزن می دوزد .
او با سوزن دامن می دوزد .
سوزن و دامن را مادر آورد .
آن زن دامن را می دوزد .

ز

می دوزَد	داد	اَسَد
سوزَن	سَبَد	موتر

آن زن با سوزَن _____ .

اَسَد در _____ سیب دارد .

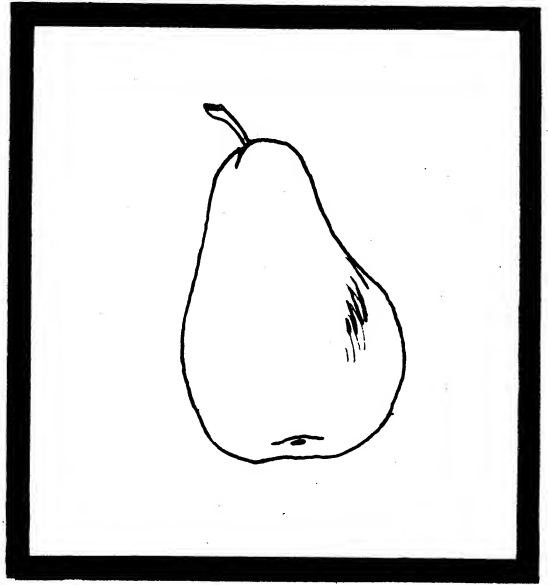
ماما اَنور را بادام _____ .

مادر در _____ است .

_____ اَنور را اَنار داد .



کارد



ناک

اَکْبَر کارد دارد .

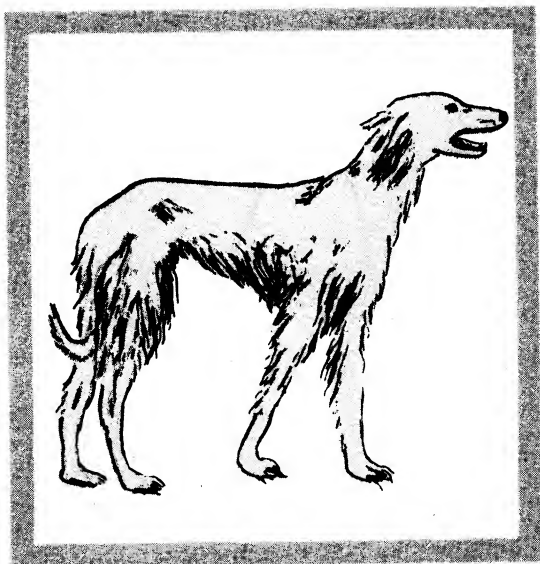
او ناک و کارد دارد .

اَکْبَر از سَبَد ناک آوَرَد .

اَکْبَر مادر را ناک داد .

آن ناک از مادر است .

ک ک



تازی

نسیم

این نسیم است .

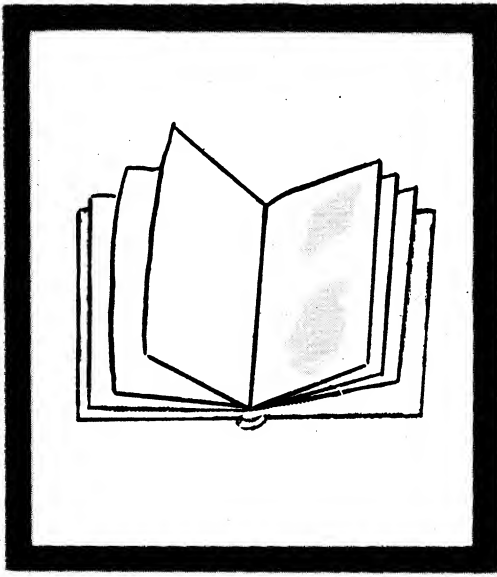
نسیم تازی دارد .

نسیم تازی را نان داد .

این تازی نسیم را دوست دارد .

این تازی نان را دوست دارد .

ای ی ی



کتاب



اکرام

اکرام در مکتب است .

او کتاب دارد .

اکرام را در مکتب کتاب داد .

او از مکتب آمد .

اکرام از مکتب کتاب آورد .

اکرام کتاب را دوست دارد .

کِتَاب ————— ← اِکْرَام

کِتَابِ اِکْرَامِ دَر مَکْتَبِ اسْت .

بُوت ————— ← اَکْبَر

بُوتِ اَکْبَرِ دَر مُوتَرِ اسْت .

سَبَد ————— ← اَنَار

اَسَدِ سَبَدِ اَنَارِ را آوَرْد .

تَبَر ————— ← اَسَد

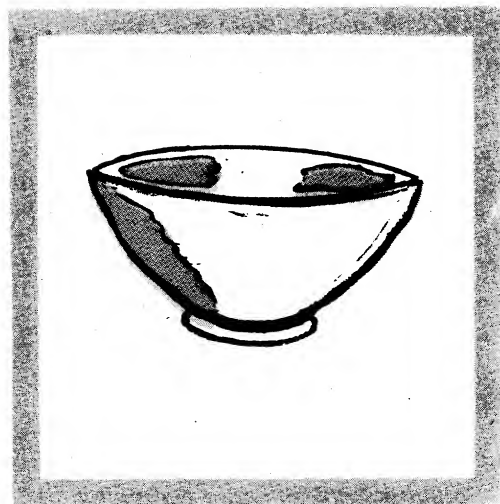
تَبَرِ اَسَدِ را بابَا آوَرْد .

سُوزَن ————— ← مَادَر

آن سُوزَنِ مَادَرِ اسْت .



کوزه



کاسه



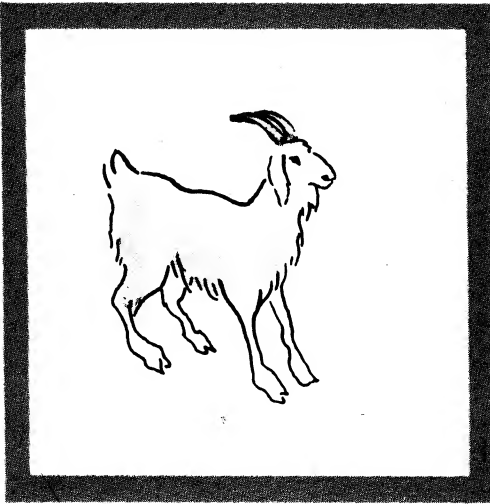
آن کاسه است .

آن کوزه است .

آن کوزه آب دارد .

نسیمه از کوزه آب می‌اندازد .

او در کاسه آب می‌اندازد .



بُز



اُستاد

او اُستادِ اِکرام است .

اُستاد از کُنَر است .

او از کُنَر آمَد .

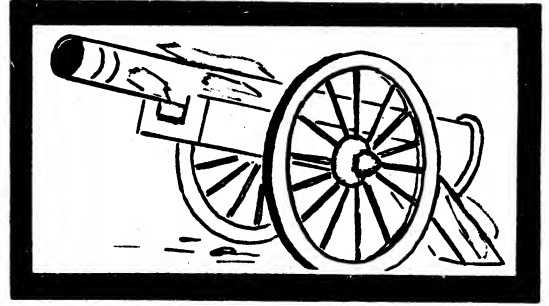
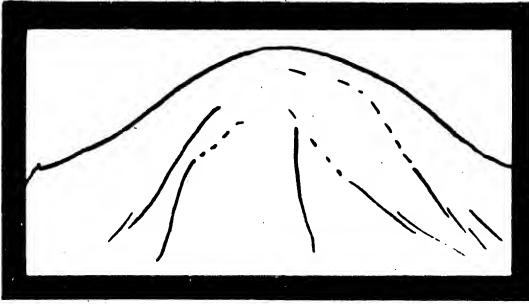
اُستاد از کُنَر بُز آوَرَد .

نَسیم بُز را آب داد .

او بُز را دَر کاسه آب داد .



اُ



تپه

توپ

توپ نزدیک تپه است.

تپه نزدیک مکتبِ اکرام است.

اکرام از تپه توپ را دید.

انور از نزدیک توپ را دید.

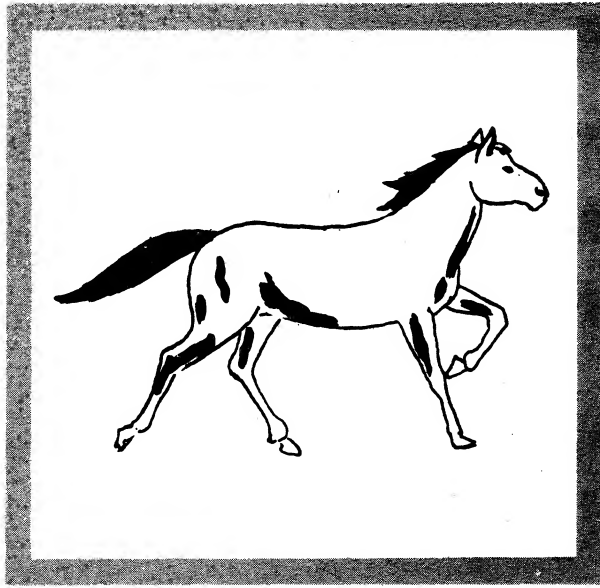
بابا توپ زد.

بابا در نزدیک تپه توپ زد.



پ

پ



یابو

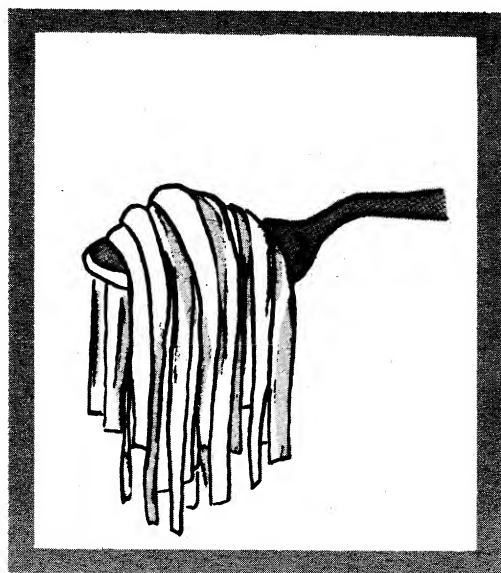
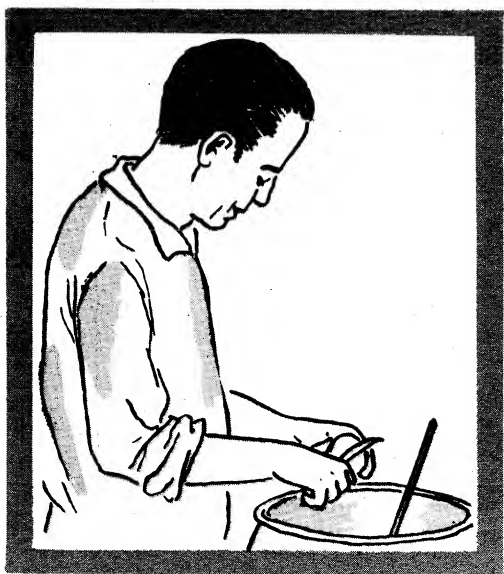
ایوب یک یابو دارد .

ایوب یابو را نزدیکِ دریا بُرد .

ایوب یابو را از-دریا آب داد .

ایوب از دریا یک کوزه آب بُرد .

پ



آشپز

آش

آشپز آمد .

شبنم به آشپز آرد آورد .

آشپز از آرد آش تیار می کند .

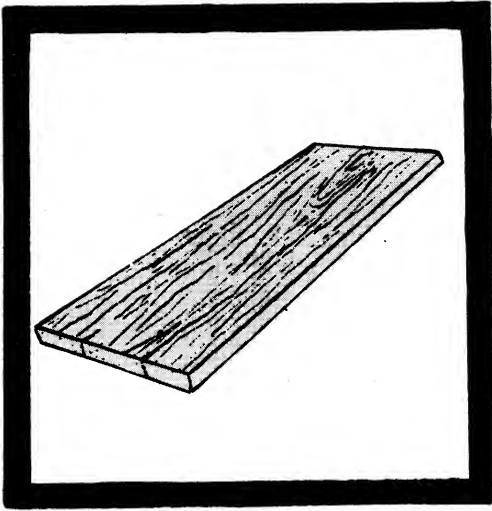
او از آرد و آب آش تیار می کند .

آش را به شبنم تیار می کند .

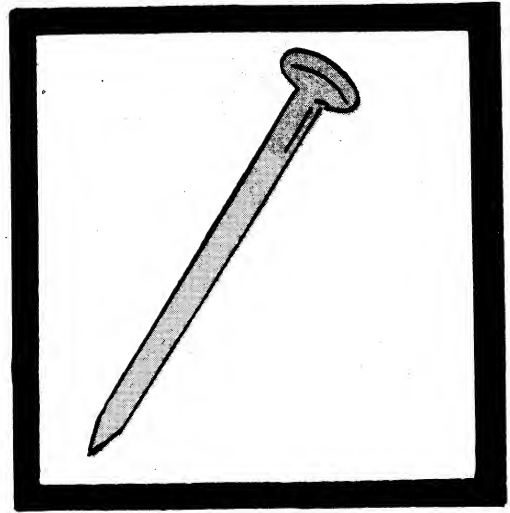
آشپز آش را به شبنم داد .

شبنم آن را بُرد .

ش د ش



تخته



میخ

اکبر از بازار آمد .

او از بازار تخته آورد .

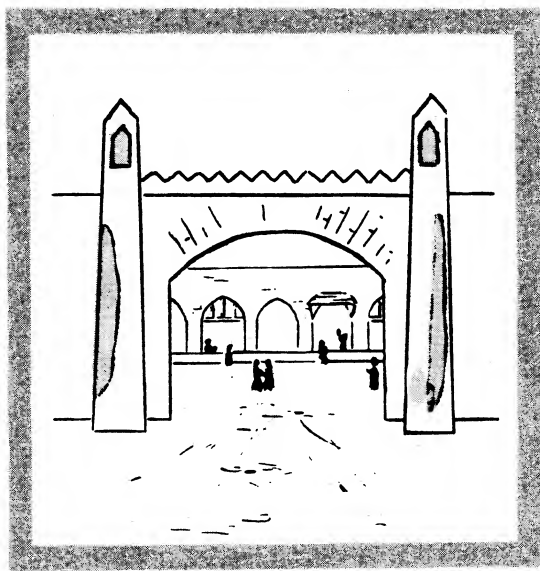
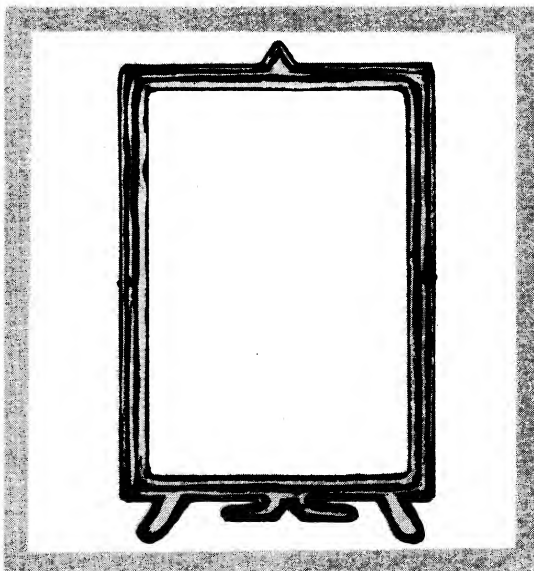
از بازار میخ آورد .

اکبر از میخ و تخته میز ساخت .

او به استاد میز ساخت .

استاد میز را به مکتب بُرد .

خ خ



آینه

سَرای

گَریم نَسیم را در سَرای دید .

نَسیم آینه می خَرید .

گَریم بَرای نَسیم آینه خَرید .

گَریم بَرای نَسیم از سَرای آینه خَرید .

نَسیم آینه را بَرای مادر بُرد .

آینه را به مادر داد .

آی ای



کتاب و اکرام

اکرام در مکتب بود .

اکبر برای اکرام از بازار کتاب خرید .

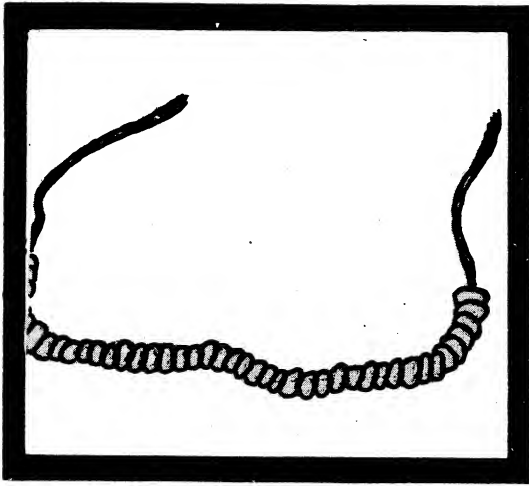
کتاب را از بازار آورد .

و اکرام از مکتب آمد .

اکبر اکرام را دید .

اکبر کتاب را برای او داد .

اکرام یک کتاب دارد .



مُهره

مَرِیم وَ هاشِمه

مَرِیم در شهر بود .

هاشِمه هم به شهر آمد .

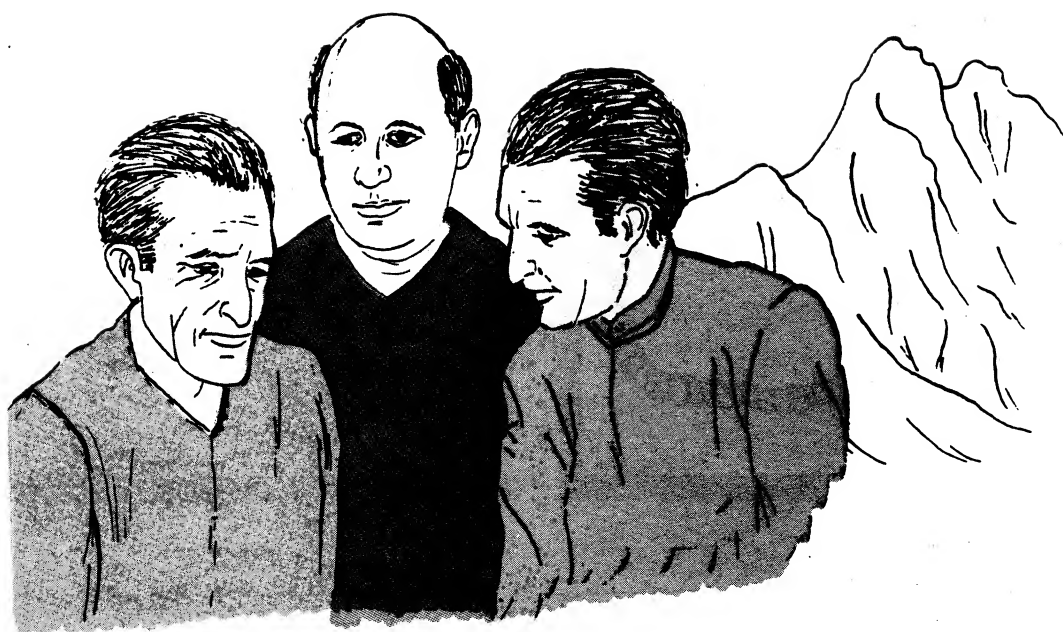
هاشِمه از شهر مُهره خرید .

او برای خواهرش مُهره خرید .

مَرِیم هم یک خواهر دارد .

برای خواهر خود مُهره آورد .

مَرِیم برای خواهرش یک کتاب هم آورد .



کوه سه برادر

خُداداد سه برادر دارد .

سه برادر خُداداد در ده خانه دارند .

نزدیک آن ده کوه است .

برادر خُداداد از کوه به خانه آمد .

او بُز را از کوه به خانه آورد .

برادر خُداداد بُز خود را دوست دارد .



ده ما

ده ما خانه‌های زیاد دارد .

ده ما کاریز هم دارد .

مردم‌های ده از کاریز آب برای درخت‌های میوه
می‌رسانند .

در تابستان توت و بادام زیاد می‌خوریم .

مردم ده ما مهربان و کارکن هستند .



دَرَو

نَوروز دَرَو می کُنَد .

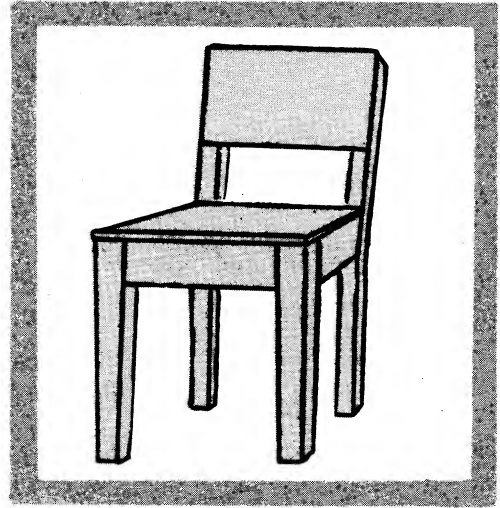
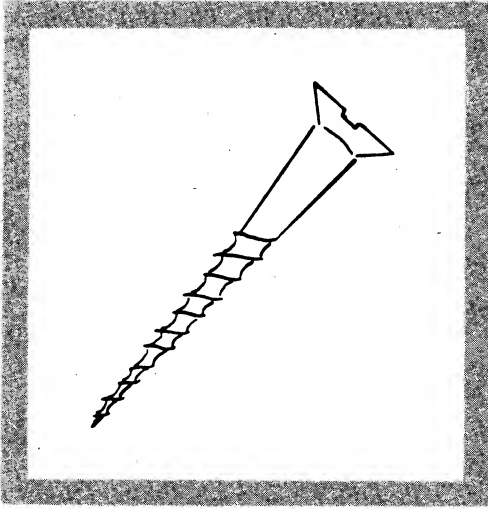
او با داس دَرَو می کُنَد .

نَوروز یابو را اَوسار کرده .

اَوسار را از بازار خریده .

اَوسار بَرای یابو خوب است .

اَو و



پیچ

چوکی

اکبر چند دانه پیچ و تخته خرید .

او از پیچ و تخته چوکی می سازد .

هر تخته چار دانه پیچ کار دارد .

و هر چوکی هشت دانه پیچ کار دارد .

اکبر چار تا چوکی می سازد .

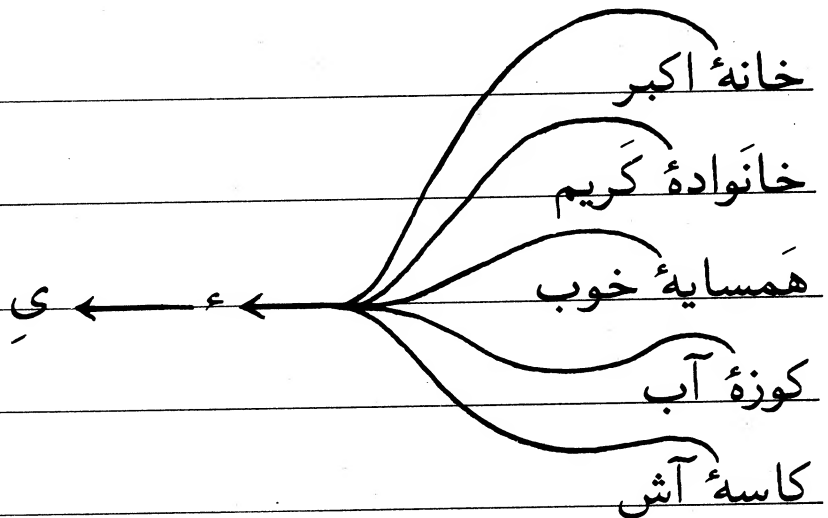
چ چ

همسایه‌های خوب

اکبر همسایهٔ کریم است. خانهٔ اکبر نزدیکِ خانهٔ کریم است.

خانه‌های آنها در یک کوچه است. خانوادهٔ اکبر با بسیاری خانواده‌های این کوچه دوست است.

همسایه‌های این کوچه با هم دوست هستند.



خواندن و نوشتن

اکبر خواننده است. او خوانده و نوشته می‌تواند.

اکبر در کورس درس خوانده بود.

ازین سبب خواننده شده.

دو ماه پیش اکبر در هرات بود. او برای خانم

خود مکتوب نوشته کرد، و آن را از هرات روان

کرد.

خانمَش مکتوب را خواند. او هم خواننده است.

خوا ← خا

همسایه‌های نیک

کوچه‌ای که خانهٔ اکبر در آن است کوچهٔ اندرابی نام دارد. کوچهٔ اندرابی کوچه‌ای است که خانواده‌های زیاد در آن خانه دارند.

همهٔ خانواده‌های این کوچه با هم پیش آمد نیک دارند. و همهٔ همسایه‌ها در پاک کردن کوچه همکاری می‌کنند.

هر یک از آنها کوشش دارد که این کوچه پاک باشد. خانواده‌های این کوچه با هم همسایه‌های نیک هستند.

ای

خانوادهٔ خوشبخت

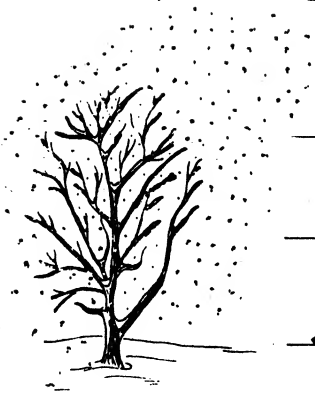
شب است . هاشم به خانه آمده . همه نان شب را
خورده‌اند . و پس از نان هر کس یک کار می‌کند
هاشم اخبار می‌خواند . اکرام بچهٔ هاشم کتاب
می‌خواند . پروین نوشته می‌کند . مادرش مریم
چای دم کرده . می‌خواهد برای همه چای بیندازد .



خانواده هاشم خانواده‌ای خوشبخت است. هاشم و
مریم با هم مهربان هستند. آنها برای پروین و
اکرام پدر و مادر خوبی هستند. این زن و شوهر
دختر و بچه خود را خوب تربیه می‌کنند. ادب و
تربیه پروین و اکرام خوش هر کس می‌آید.



بَرَفِ یا فَرَشِ سَفید



زَمِستان است .

هَوا سَرْد شُدِه . بَرَف باریدِه .

زَمین را مَآنَدِ فَرَشِ سَفید پوشانیدِه .

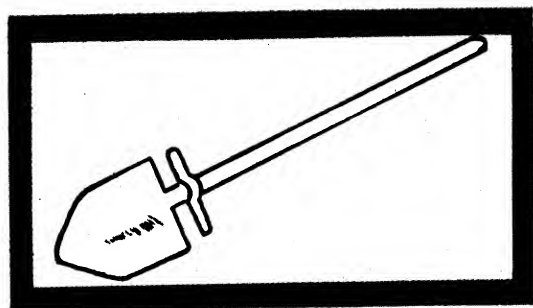
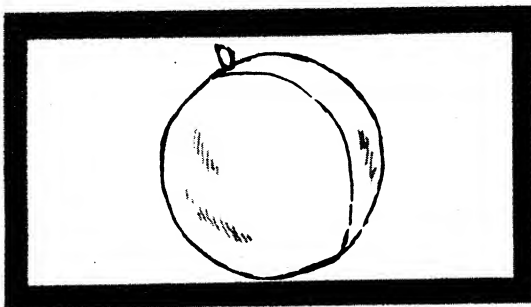
شَریف در یَک فابریکِه کار می کند .

از سَبَبِ بَرَف رَفَت و آمَدِ او سَخَت شُدِه .

شَریف باز هَم خوش است ، چِرا که بَرَف بَرایِ

کِشت و کار فایده دارد .

شَهر ما بی زَر باشد بی بَرَف نی .



شفتالو

بیل

چند سال پیش خلیل چند نهالِ شفتالو شانده بود .
او زمین را با بیل خوب نرم کرده بود .
نهال‌ها را در زمینِ نرم شانده بود .
خلیل نهال‌ها را خوب آب می‌داد .
امسال نهال‌های او میوه کرده .
خلیل می‌خواهد میوه نهال‌ها را بچیند .
میوه برای انسان فایده دارد .



پنج جوړه جُراب

دیروز سراج بازار رُفت .

او جُراب و سَوَدا کار داشت .

سراج پنج جوړه جُراب خَرید .

دو تا جاروب و یک سیر بِرنج هم خَرید .

سراج جُراب‌ها را بَرای خانم و اولادها خَرید .

او جاکت هم خَرید .

سراج با دَسْت‌های پُر و جیب خالی پَس خانه

آمَد .

تمرین :

از کلمه‌های که در پایانِ بدونِ ترتیبِ نوشته شده
یک یک جمله بسازید .

برای — دارد — انسان — میوه — فایده

خوب — نهال — داد — را — آب

کورس — در — اکبر — خواننده — درس

است — اکرام — ادب — با

مهربان — اکبر — آدم — است — یک



سَنگتراش

سَنگ

جواد یک برادر دارد . نام برادرش خانگل است .
خانگل سَنگتراش است . او برای خانه ها سَنگ
می تراشد .

جواد و برادرش در یک خانه خورد زندگی می کنند .
چند روز پیش جواد به برادر خود گفت : این خانه
برای ما بسیار خورد است . بیا که من و تو یک
خانه آباد کنیم .

آنها زمین خانه را گرفته اند و می خواهند بزودی
خانه آباد کنند .

گ گ

مَغَاذَةُ خوراکه فِرُوشی

غَفُور مَغَاذَةُ خوراکه فِرُوشی دارد .

در مَغَاذَةُ غَفُور تُخْمِ مُرْغِ و خوراکه جات فِرُوخته

می شَوَد . در این مَغَاذه تیغِ ماشینِ هَم فِرُوخته

می شَوَد .

شاپور آشنای غَفُور است . او دیروز در مَغَاذَةُ

غَفُور آمَد . چَند دانه تُخْمِ مُرْغِ و چَند تا تیغِ

ماشینِ خَرید .

اَجْناسِ مَغَاذَةُ غَفُور پاک و آزان است . ازین سَبَبِ

خَریدار زیاد دارد .

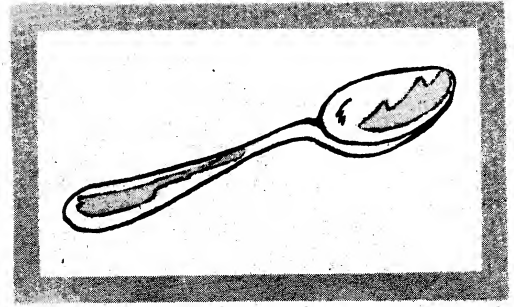
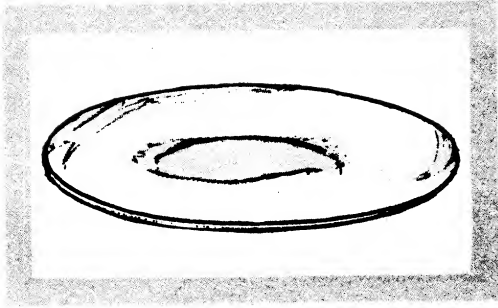
غ غ غ غ



غَرْدی

مَرْدُمِ کوچی در غَرْدی زندگی می کنند . غَرْدی
مانند خیمه است . مَرْدُمِ کوچی مالدار آستند .
برای اینکه رَمه های شان به چَرَاگاه برسَد ، در
غَرْدی زندگی می کنند . مالداري مَفَاد دارد .

ژ



بِشْقَاب

قَاشُق

زَيْنَب يَكْ زَن لَایِقْ اسْت. خانَه و اُتاقِ او هَمیشَه
پاک می باشد. زَيْنَب هَر رُوز اُتاقِ را جَاروب
می کُند. بِشْقَاب، قَاشُق، و پِیالَه زَيْنَب هَمیشَه
پاک است.

زَيْنَب هَر رُوز کاسَه، بِشْقَاب، قَاشُق و غَیره را
می شوید.

شیرین در کارهای خانَه با مادرِ خود کُمک
می کُند.

وقتی که زَيْنَب کاسَه، بِشْقَاب و قَاشُق را می شوید،
او آنها را خُشک می کُند.

ق ق

دَرسِ کَلانِ سالها

اَشْرَفِ سَوَادِ نداشت . دِلَشِ خِیلی می خواست که
باسَوَادِ شُود . اکبر هَم او را راهنمایی کرد تا
خواندن و نَوشتن را یاد بگیریَد .
در نَزْدیکِ کوچهٔ آنها یک کورس هست . در این
کورس برای کَلانِ سالها دَرسِ داده می شُود .
اَشْرَفِ به این کورس می رُود و دَرسِ می خواند .
اَشْرَفِ کَم کَم خواندن و نَوشتن را یاد می گیریَد .
او بَزودی باسَوَادِ می شُود و می تَواند کِتَابِ بِخواند .
اَشْرَفِ یک خواهشِ دیگر دارد که زَنَشِ زینب هَم
باسَوَادِ شُود .



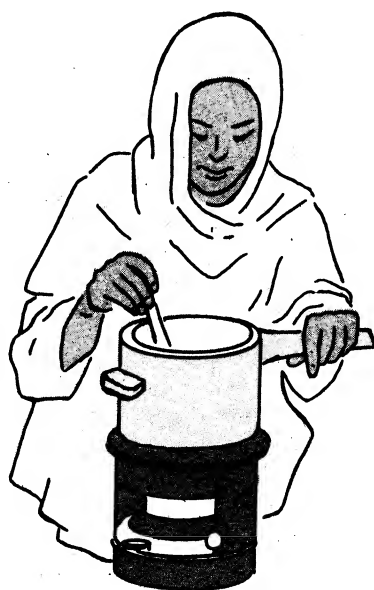
دُکَانِ نَجَّارِی

خَلِیفَه زُلْمِی نَجَّار است . او دُکَانِ نَجَّارِی دارد . در
 دُکَانِ نَجَّارِی خود کار می کُند . او با ارّه ، تیشه و
 غِیرَه دروازه و کِلکین می سازد .
 مَرْدُم از خَلِیفَه زُلْمِی دروازه و کِلکین می خَرند .
 نَجَّارِی خوب کِسب است . دَرآمدِ خَلِیفَه زُلْمِی کم
 نیست .

نَجَّار ← نَجَّار

ارّه ← ارّه

بَرَزاز ← بَرَزاز



غذای مزه‌دار

ذاکره چاشت مهمان ذکيه بود .

ذاکره در خانه ذکيه نان خورد .

خانم ذکيه غذای لذیذ پخته کرده بود .

ذکيه کبابِ ديگي پخته کرده بود .

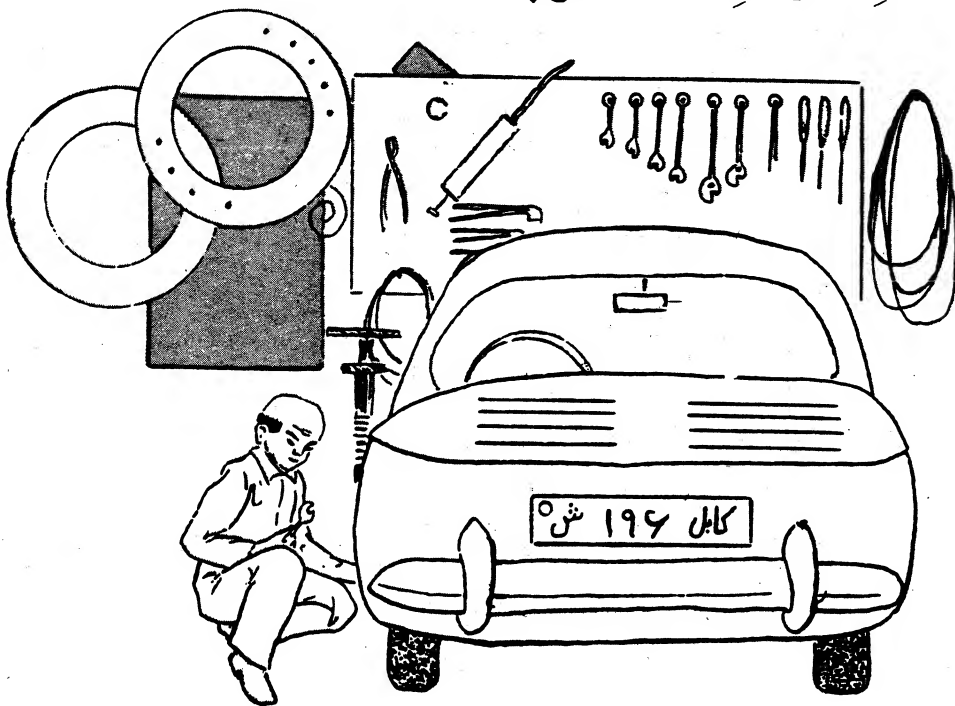
او در ديگِ مُرچ ، سير و نمک انداخته بود .

این غذا بسیار مزه‌دار و لذیذ بود .

خليفة منصور

خليفة منصور مستري موتر است.

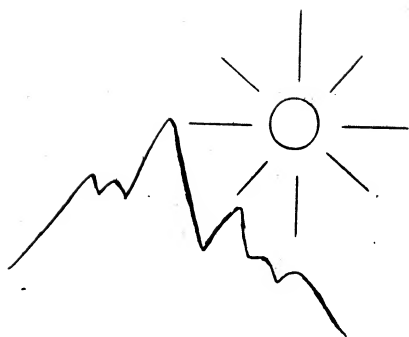
او چند نفر شاگرد دارد. نام لايق ترين شاگرد او
صديق است. صديق نقص موترها را خوب
تشخيص مي دهد. صديق هم كم كم خليفة شده.
خليفة منصور همه شاگردهاي خود را دوست دارد.
اما صديق را زيادتر دوست دارد. چرا كه صديق
در كار خود بسيار خوب است.



چند ماه پیش صدیق از ذکّیه دختر خلیفه منصور
خواستگاری کرد. ذکّیه هم قبول کرد که با
صدیق ازدواج کند.
پدر و مادرشان هم با ازدواج آنها موافقه کردند.
ذکّیه و صدیق با هم نامزد شدند.
بزودی صدیق داماد خلیفه منصور می شود.

ص ص

صُبْح



صِدِیقْ صُبْحِ وَقْتُ بَه وَرْکَشَآپِ مِی آید .

اَو صُبْحِ کَارْهَآ رَا بَرَابَرِ مِی کُنْد .

صِدِیقِ یَکْ شَاگِرْدِ زَحْمَتِ کَشِ اسْت . وَقْتِی کِه

خَلِیفَه مَنْصُورِ نَبَاشَدِ اَو دَر وَرْکَشَآپِ خَلِیفَه

مِی بَاشَد .

صِدِیقِ بَا شَاگِرْدِهَآیِ زَیْرِ دَسْتِ بَا مِهْرَبَانِی

پِیشِ آمَدِ مِی کُنْد . اِحْتِرَامِ هَمَّهٔ آنْهَآ رَا نِگَآه

مِی دَآرَد .

شَاگِرْدِهَآیِ وَرْکَشَآپِ هَمْ بَه صِدِیقِ اِحْتِرَامِ دَآرِنْد .

صِدِیقِ زَحْمَتِ کَشِ وَ مِهْرَبَانِ اسْت .

خَلِیفَه مَنْصُورِ وَ شَاگِرْدِهَآ یَکْدِیْگَرِ رَا دُوسْتِ دَآرِنْد .



خوش خوی باشید

زُلْمی نَجَّار و آدَمِ خوش خوی است . او با هَر کس
با خوی خوش پیش آمد می کُند .

زُلْمی در خانه ، دُکان و هَر جا خوش خوی دیده
می شَوَد . از این سَبَب هَر کس زُلْمی را دوست

دارد . مَرْدُم خوش خوی همیشه کامیاب می باشند .

خوش خویی به صِحَّتِ انسان فایده دارد .

خوش خویی در دین هم دَرَجَه دارد .

پَس چرا خوش خوی نباشیم ؟

شاگردها خواننده می شوند

نزدیکِ دُکانِ خلیفه زلمی یک کورس کلان سالها بود . چند نفر از شاگردهای زلمی ناخوان بودند . در دُکان های نزدیک هم چندین نفر دیگر ناخوان بودند .

زلمی با هر یک از نفرهای ناخوان گپ زد . خوبی های خواندن و نوشتن را به آنها گفت . او گفت: دروازه پیشرفت به روی مردم خواننده باز است .

زلمی آنها را راهنمایی کرد . او آنها را راهنمایی کرد که خواننده شوند . چندین نفر ناخوان آنجا به کورس کلان سالها رفتند . و حالا در کورس درس می خوانند . آنها به کمک زلمی خواننده می شوند .



فاضل مريض بود

چند روز پیش

فاضل مريض بود

هرچه که می کردند

مريضی او خوب نمی شد . فاضل تب داشت و

سرش درد می کرد .

آخر او را پیش داکتر بردند .

داکتر فاضل را دید و گفت : این مريض بايد چند

روز استراحت کند تا خوب شود . این مرض به

نام ریزش یاد می شود . مرض ریزش هیچ دوا

ندارد : نی گولی ، نی شربت ، نی پیچکاری . اگر

فاضل استراحت کند و غذای خوب بخورد و آب

جوش داده گی زیاد بنوشد ، خود به خود جور

می شود . هیچ تشویش نکنید .

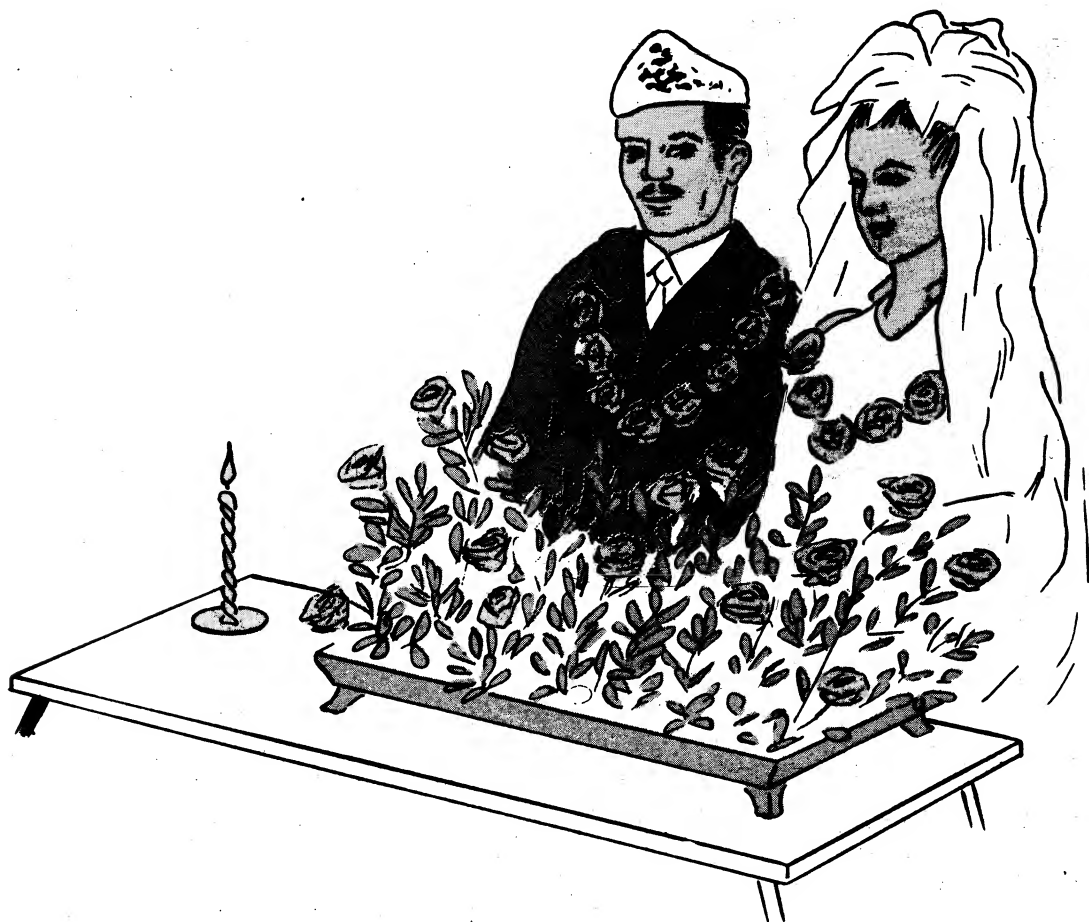
فاضل چند روز استراحت کرد و خوراکِ خوب
خورد. صحتش خوب شد و دوباره به سر کار
خود رفت.

ض ض



خِیَاط

اَنوَرِ خِیَاطِ اسْت. او دُكَانِ خِیَاطِی دَارْد. خَلِیْفَه
اَنوَرِ دَر دُكَانِ خِیَاطِی خُود دَرِیْشِی مِی دُوزَد.
دُكَانِ خِیَاطِی خَلِیْفَه اَنوَرِ دَر جَادَه مِیوَنَد اسْت.
او چَنْد نَفَرِ شَاگِرْد هَم دَارْد. یَكی از شَاگِرْدِه‌ای
او طَاهِرِ نَام دَارْد. طَاهِرِ یَك شَاگِرْد لَایقِ اسْت.
خَلِیْفَه اَنوَرِ و شَاگِرْدِه‌ایْشِ بَا مَرْدُمِ پِیْشِ آمَدِ خُوب
دَارَنَد. هِیْچ وَقْتِ كَسِی رَا سَرگِرْدَانِ نَمِی سَاژَنَد.
اَزِیْن سَبَبِ كَارِ خِیَاطِی شَان رُوزِ بَرُوزِ پِیْشَرَفْتِ
مِی كُنَد.

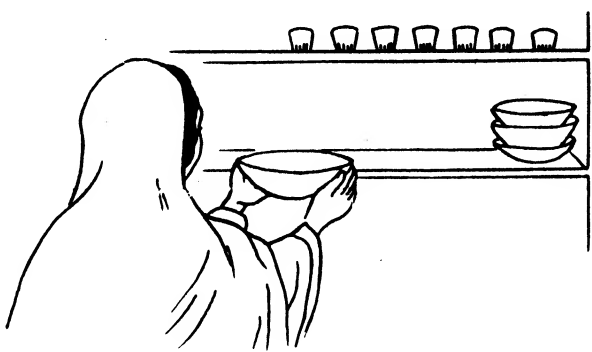


شبِ عروسی

امشب عروسیِ صديق و ذكيّه است. به همه
دوستان اطلاع داده‌اند. به آنها اطلاع داده‌اند كه
در عروسی بيايند. آنها امشب جمع مي‌شوند.
آنها جمع مي‌شوند و خوشي مي‌كنند.

پَدَرِ عَرُوس و داماد آدَم‌های فَهْمیده استند . آنها
از چَند روز پیش به کارِ عَرُوسی شُرُوع کرده‌اند .
اما عَرُوسی را ساده گرفته‌اند .
خَلیفه مَنصور می‌داند که مَصْرَفِ زیاد خوب نیست .
مَصْرَفِ زیاد ذَکِیّه را هم پُریشان می‌سازد .
همه خوش وقت معلوم می‌شوند . بچه‌های جَوان
هم خوش وقت معلوم می‌شوند . آنها در بیرون
جَمع شده‌اند و به اتن کردن شُرُوع می‌کنند .
امشب نِکاح بَسْتَه می‌شود . بعد از آن عَرُوس به
خانۀ داماد می‌رود .

ع ع ع ع



زَنِ مُنَظَّم

مَرِّمَ زَنِ بَا تَرْتِيبَ وَ مُنَظَّمِی اَست .

اُتاقهای او همیشه پاک و مُنَظَّم اَست . او لباسها و

ظرفها را پاک می شوید و مُنَظَّم در جای شان

می چیند .

مَرِّمَ به اولادهای خود هَم یاد می دَهد که اَسبابِ

بازی خود را مُنَظَّم نِگاه دارند . مَرِّمَ می داند که

اگر نَظْم و تَرْتِيب نَباشد به هیچ کاری رَسیده

نمی تواند .

اَکبر از نِظا فِت و تَرْتِيب زَنش خیلی راضی اَست .

نَظْم و تَرْتِيب این زن خوشِ همه می آید .

ظ



غیاث و ثریّا

شَرِیف و نَجِیبه دو طِفْل دارند . یکنی از اَوَلاَدِها

بَچّه و دیگَری دُختر است . نام بَچّه‌شان غِیاث

است . اِسْمِ دُخترِشان ثُریّا است .

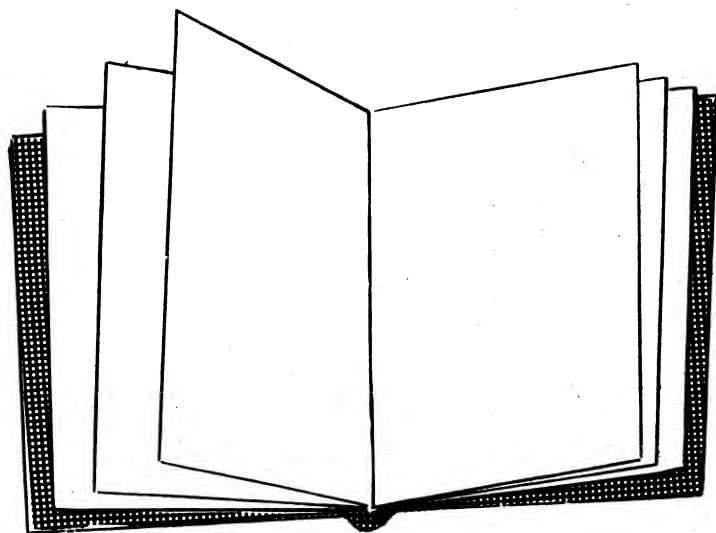
غِیاث از ثُریّا کَلانتر است . غِیاث چَهار ساله

است . ثُریّا دو ساله است .

شَرِیف و نَجِیبه غِیاث و ثُریّا را خِیلی دوست

دارند . آن‌ها غِیاث و ثُریّا را بِسیار خوب تَربیه

می‌کُند .



قِرَاءَتِ دَرِی

قِرَاءَتِ خواندن است .

این کِتَابِ قِرَاءَتِ دَرِی است .

این کِتَابِ را مَوْلَفِ آن نَوِشْتَه کرده .

مَوْلَفِ نَوِیْسِنْدَه را می گویند .

یَعْنِی مَوْلَفِ این کِتَابِ نَوِیْسِنْدَه آن است .

تمرین

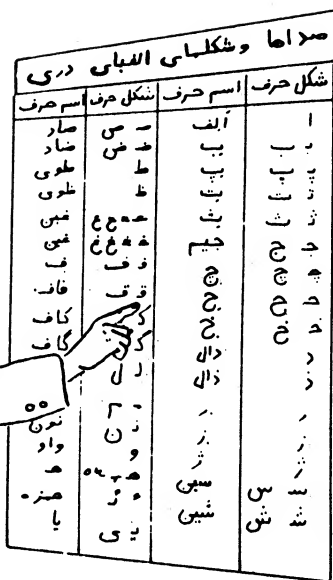
در جُمْلَه‌های پایان به جاهای خالی کَلِمَه‌های
دُرُست نَوِشته کنید :

طاهر یک شاگردِ _____ است .

آنها غِیاث و ثُریّا را خوب _____ می‌کُنند .

آنها به کُمک اکبر _____ می‌شوند .

دروازهٔ پیشرفت به رویِ آدم‌های _____
باز است .



أَشْرَفَ مَرْدِي فَهْمِيْدَه و لَاقِ اسْت. او تا به حال
صَدَا و شَكْلَهَآيِ الْفَبَا رَا يَادِ كِرْفْتَه اسْت. حَالَا
مِي خَوَاهَد نَامِ هَر يَكْ اَزِ الْفَبَا رَا يَادِ بِيْگِيْرَد .
مُعَلِّمِ نَامِ حَرْفَهَآيِ الْفَبَا رَا دَر يَكْ وَرَقْ كَاغَذِ كَلَانِ
نَوِشْتَه كَرْدَه و كَاغَذِ رَا بَه دِيْوَارِ صِنْفِ آوِيْزَانِ كَرْدَه
اسْت. أَشْرَفَ اَزِ رُوِيْ اَيْنِ وَرَقْ نَامِ حَرْفَهَآيِ الْفَبَا
رَا يَادِ مِي كِيْرَد .

صداها و شکلهای اَلِفبای دَری

شکلِ حَرَف	اِسْمِ حَرَف	شکلِ حَرَف	اِسْمِ حَرَف
ا	اَلِف	ص ص	صَاد
ب ب	بِ	ض ض	ضَاد
پ پ	پِ	ط	طَوِی
ت ت	تِ	ظ	ظَوِی
ث ث	ثِ	ع ع	عَیْن
ج ج	جِیْم	غ غ	غَیْن
چ چ	چِ	ف ف	فِ
ح ح	حِ	ق ق	قَاف
خ خ	خِ	ک ک	کَاف
د	دَال	گ گ	گَاف
ذ	ذَال	ل ل	لَام
ر	رِ	م م	مِیْم
ز	زِ	ن ن	نَوْن
ژ	ژِ	و	وَاو
س س	سِیْن	ه ه	هَـ
ش ش	شِیْن	ء ء	هَمْزَه
		ی ی	یَا

تَوَجَّه کنید:

أَشْرَفَ و هم صِنْفَهَائِش به كُمْكَ مَعْلَمَ يَكْ بارِ دیگر
حَرْفَهَائِ الْفَبَا را تِكْرَار کردند . در این تِكْرَار
کردنِ يَكْ نُکته برای شان روشن شد که از بَعْضِي
شکلهَا برای نوشته کردنِ چَندین صَدَا اسْتِفَادَه
می شود .

شکل و

از شَکْلِ و برای نوشته کردنِ صَدَاهَائِ او ، و
و هم اسْتِفَادَه می شود طَوْرِ مِثَال:

صَدَايِ او مَانَدِ: آلو ، بوت

صَدَايِ و مَانَدِ: زیور ، سرور

صَدَايِ مَانَدِ: خود ، خوشحال

شکل‌های ه و ه

از دو شکل ه و ه برای نوشته کردن صداهای آ و ه استفاده می‌شود.

صدای آ مانند: خانه، کوزه

صدای ه مانند: کلاه، سه

شکل‌های ی و ی

از دو شکل ی و ی برای نوشته کردن صداهای ای و ی استفاده می‌شود.

صدای ای مانند: سیم، بازی، دری

صدای ی مانند: یک، حکایت

صدای ی مانند: سیب، بیل، می‌آید

حالا شما می‌توانید هر چه بشنوید آن را نوشته کنید و هر نوشته‌ای را بخوانید. اما باید یاد بگیرید، که بعضی از کلمه‌ها طوری که خوانده می‌شود، نوشته نمی‌شود.

طور مثال کلمه‌های زیر:

خوانده میشود	نوشته میشود
کاملن	کاملاً
اوّلن	اولاً
حتمن	حتماً
تقرین	تقریباً
مثلن	مثلاً
حتا	حتی
موسا	موسی
عیسا	عیسی

كُبْرَى	كُبْرَى
مُرْتَضَى	مُرْتَضَى
أَبُو الْحَسَنِ	أَبُو الْحَسَنِ
عَبْدُ الْعَلَى	عَبْدُ الْعَلَى
عَبْدُ اللَّهِ	عَبْدُ اللَّهِ
عَبْدُ الرَّحِيمِ	عَبْدُ الرَّحِيمِ
غَوْثُ الدِّينِ	غَوْثُ الدِّينِ
نَصْرُ الدِّينِ	نَصْرُ الدِّينِ

حالا بَفَضْلِ خُدا شما خواننده شدید و تمام حروف را با نام و تَلَفُظِ آنها یاد گرفتید و بعد از این اُمید است که اکثریت جُمله‌های آسان را خوانده بَتوانید . این کامیابی شما را تبریک می‌گوییم .

اگر کوشش کنید در آینده می‌توانید کتابهای کلاتر و مُشکلتر را هم بخوانید .

با احترام
عبدالحمید ممنون

